

Changing Scenarios in the International System and Their Effects on Iran's Acting

Haditha Kooliaee¹, Amin Ravanbod², Ali Mohammad Haghigi³

¹ Ph.D., Department of Political Science, Lamerd Branch, Islamic Azad University, Lamerd, Iran.
hkooliaee@yahoo.com

² Assistant Professor, Department of Political Science, Lamerd Branch, Islamic Azad University,
Lamerd, Iran (**Corresponding author**). aravanbod@gmail.com

³ Assistant Professor, Department of Political Science, Lamerd Branch, Islamic Azad University,
Lamerd, Iran. am.haghigi@yahoo.com

Abstract

The purpose of the present study is to identify likely structures for the future international system and to understand their effectiveness on Iran's opportunities and limitations. The methodology of the present research is qualitative that has used a futurologist scenario to identify likely structures of the international system. The main research question is: what are scenarios that can change the international system and what will be their consequences and effects on Iran's relations and acting? The research results show that the occurrence of the scenario of a multipolar international system is more likely than a bipolar or unipolar one. In each scenario, countries have 3 general options: companionship including union or following, competition including creating balance, tolerating the challengers, and adopting an opposition policy towards the existing pole or poles in the world. The scenario of a multipolar world will bring the most capabilities and opportunities for Iran while the unipolar scenario led by the U.S will increase Iran's limitations. On the other hand, the bipolar scenario compared to the unipolar one led by the U.S enhances Iran's opportunities. Iran's membership in the Shanghai Cooperation Organization will assist Iran to create more opportunities to meet its national interests through the bipolar scenario revolving around the U.S and China.

Keywords: Futurology, International System, U.S, Islamic Republic of Iran, China, Multipolar World, Foreign Policy.

Cite this article: Kooliaee, H., Ravanbod, A. & Haghigi, A.M. (2023). Changing Scenarios in the International System and Their Effects on Iran's Acting. *Iranian Political Research*, 10(3), p. 53-72.

<https://doi.org/10.22034/sej.2023.1972947.1518>

Received: 2023/06/30 ; **Received in revised form:** 2023/07/21 ; **Accepted:** 2023/08/05 ; **Published online:** 2023/08/10

© The Author(s).

Article type: Research Article

Publisher: Qom Islamic Azad University



سناریوهای تغییر در نظام بین‌المللی و تأثیر آن بر بازیگری ایران

حدیثه کولیایی^۱، امین روان بد^۲، علی محمد حقیقی^۳

^۱ دکتری، گروه علوم سیاسی، واحد لامرد، دانشگاه آزاد اسلامی، لامرد، ایران. hkooliaee@yahoo.com

^۲ استادیار، گروه علوم سیاسی، واحد لامرد، دانشگاه آزاد اسلامی، لامرد، ایران (نویسنده مسئول). aravanbod@gmail.com

^۳ استادیار، گروه علوم سیاسی، واحد لامرد، دانشگاه آزاد اسلامی، لامرد، ایران. am.haghighi@yahoo.com

چکیده

هدف پژوهش حاضر شناسایی ساختارهای احتمالی نظام بین‌المللی در آینده و درک بهتر تأثیرگذاری ساختارهای مختلف نظام بین‌المللی بر مقدرات و محذورات ایران است. پژوهش حاضر به لحاظ روش‌شناسی یک پژوهش کیفی بوده و برای شناخت ساختارهای احتمالی نظام بین‌المللی، از روش آینده‌پژوهانه سناریوپردازی استفاده شده است. سوال اصلی این است که چه سناریوهایی در مورد تغییر نظام بین‌المللی وجود دارد و پیامدها و تبعات این سناریوها برای روابط و بازیگری ایران در نظام بین‌المللی چه خواهد بود؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که وقوع سناریوی نظام بین‌المللی چندقطبی، در قیاس با نظام بین‌المللی دوقطبی یا تک‌قطبی، بیشترین احتمال وقوع را دارد. کشورها در هر سناریو سه گزینه کلی در پیش‌رو دارند: همراهی شامل اتحاد یا دنباله‌روی؛ رقابت شامل ایجاد موازنه و همراهی با چالش‌گران و تقابل و اتخاذ سیاست تخصیصی در قبال قطب یا قطب‌های موجود در نظام است. سناریوی جهان چندقطبی بیشترین مقدرات و فرصت‌ها را برای ایران به همراه خواهد داشت و سناریوی تک‌قطبی به رهبری آمریکا، سبب افزایش محذورات ایران می‌شود. در سناریوی دو قطبی نسبت به سناریوی تک‌قطبی به رهبری آمریکا، مقدرات ایران افزایش پیدا می‌کند. عضویت ایران در سازمان همکاری شانگهای، به ایران کمک خواهد کرد تا در سناریوی دوقطبی با محوریت ایالات متحده و چین، بتواند فرصت‌های بیشتری جهت تأمین منافع ملی خلق کند.

کلیدواژه‌ها: آینده‌پژوهی، نظام بین‌المللی، ایالات متحده، جمهوری اسلامی ایران، چین، جهان چندقطبی، سیاست خارجی.

پژوهش حاضر برگرفته از: رساله دکتری حدیثه کولیایی با عنوان: **آینده‌پژوهی ساختار نظام بین‌الملل و تأثیر آن بر سیاست خارجی دولت‌ها: مطالعه موردی جمهوری اسلامی ایران**، استاد راهنما: امین روان بد، استاد مشاور: علی محمد حقیقی، ارائه شده در دانشگاه آزاد اسلامی واحد لامرد است.

استاد به این مقاله: کولیایی، حدیثه؛ روان بد، امین؛ حقیقی، علی محمد (۱۴۰۲). سناریوهای تغییر در نظام بین‌المللی و تأثیر آن بر بازیگری ایران. *سیاست‌پژوهی ایرانی*، ۱۰(۳)، ص ۵۳-۷۲. <https://doi.org/10.22034/sej.2023.1972947.1518>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۴/۰۹؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۲/۰۴/۳۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۵/۱۵؛ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۲/۰۵/۲۰ © نویسنده‌گان. نوع مقاله: پژوهشی ناشر: دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم



۱. مقدمه

آینده اساساً قرین به عدم قطعیت است. با این همه، آثار و رگه‌هایی از اطلاعات و واقعیات که ریشه در گذشته و حال دارند، می‌توانند رهنمون ما به آینده باشند. سیاست بین‌المللی کنونی ماهیتی جهانی داشته است و تحولات و تغییرات با نرخ سریع‌تری به وقوع می‌پیوندد؛ تا حدی که واقعه‌ای در گوشه‌ای از جهان بر دیگر نقاط جهان اثر می‌گذارد. تأمین منافع ملی و امنیت ملی در آینده، لزوم نگاه و عمل واقع‌بینانه‌تر در محیط بین‌المللی را نشان می‌دهد و اهمیت درس‌گیری از گذشته و توجه به آینده را بیش از پیش مشخص می‌کند. غفلت از رصد تغییرات آتی سبب خواهد شد که کشور در آینده با شگفتی روبرو شود و هزینه‌های متعددی بر کشور تحمیل شود. از این منظر، آینده‌پژوهی سیاست بین‌الملل و بررسی سناریوهای احتمالی ساختار نظام بین‌الملل می‌تواند به شناخت محذورات و مقدمات فراروی ایران کمک کند. در این پژوهش با ابزار آینده‌پژوهانه سناریوپردازی تلاش خواهیم شد، تا سناریوهای احتمالی ساختار نظام بین‌الملل بررسی گردد و تبعات آن برای بازیگری ایران در محیط بین‌المللی مشخص شود.

توجه به مفهوم نظام بین‌المللی و چگونگی ساختار آن از دهه ۱۹۵۰، جایگاه ویژه‌ای در مطالعات روابط بین‌الملل داشته و تعیین ماهیت و ساختار نظام بین‌الملل، محل مجادلات نظری گسترده بوده است. در حالی که در دوران جنگ سرد در خصوص دوقطبی بودن نظام بین‌المللی، اجماع نظری وجود داشت؛ اما با پایان جنگ سرد، گروهی از نظریه‌پردازان رأی به پیدایش نظام تک‌قطبی دادند و گروهی دیگر نظام بین‌المللی را تک-چندقطبی یا چندقطبی یا درحال گذار دانسته‌اند. وقایعی مانند پایان جنگ سرد یا حوادث یازده سپتامبر ۲۰۰۱ که تحت عنوان نقاط عطف در روابط بین‌الملل شناخته می‌شوند، یا رویدادهایی مانند بحران مالی سال ۲۰۰۸ که تأثیرات گسترده‌ای در مقیاس جهانی داشتند، همیشه به مناظرات مربوط به آینده نظام بین‌الملل دامن می‌زنند. در هر صورت رویدادهایی این‌چنینی، اندیشمندان را به خلق مفاهیم جدید سوق داده است تا درک تازه‌ای از شرایط نوپدید به دست آرند. به عنوان مثال، می‌توان به مفهوم عدم قطبیت اشاره کرد که توسط ریچارد هاس^۱ مطرح شد، تا شرایط پدید آمده پس از بحران مالی سال ۲۰۰۸ میلادی را توضیح دهد. شرایطی که جهان امروز تجربه می‌کند و چشم‌اندازهایی که از وضعیت دشوار اقتصادی در جهان ترسیم می‌شود، بار دیگر به مناظرات در باب تحولات نظام

1. Richard Haass

بین‌الملل و موضوعات جهانی از جمله آینده جهانی شدن و شیوه‌های حکمرانی در آینده دامن خواهد زد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۹).

امروز نیز سؤالات متعددی در خصوص ساختار نظام بین‌المللی و آینده آن مطرح است؛ به عنوان مثال، آیا ساختار نظام بین‌الملل تک‌قطبی شده است یا در وضعیت نظام چندقطبی به سر می‌برد؟ با افزایش روزافزون قدرت چین و قدرت‌یابی مجدد روسیه و مداخله‌های روسیه در گرجستان، اوکراین و سوریه، بار دیگر این بحث مطرح است، که ساختار نظام بین‌الملل در آینده چگونه خواهد بود؟ آیا جهان با نظام دوقطبی چین- ایالات متحده آمریکا مواجه خواهد شد، یا نظامی چند قطبی؟ به عنوان مثال، چهارقطبی با چهارگانه آمریکا، چین، اتحادیه اروپا و روسیه به وجود خواهد آمد، یا با جهانی بدون قطب مواجه خواهیم بود؟ پژوهش حاضر با استفاده از چارچوب نظری نواقعی‌گرایی و با ابزار روشی سناریوپردازی که ابزاری آینده‌پژوهانه است، به دنبال پاسخ این سؤال خواهد بود که چه سناریوهایی در باب تغییر نظام بین‌المللی وجود دارد و پیامدها و تبعات این سناریوها برای روابط و بازیگری ایران در نظام بین‌المللی چه خواهد بود؟

۲. پیشینه پژوهش

در گذشته پژوهش‌هایی در باب ساختار احتمالی نظام بین‌الملل انجام شده است که در ادامه، بررسی برخی از آنها انجام خواهد شد. در این پژوهش‌ها از چارچوبهای نظری متفاوتی مانند نواقعی‌گرایی و سازه‌نگاری استفاده شده است.

حسینی متین (۱۳۹۰)، در مقاله «ساختار نظام بین‌الملل تک‌قطبی و تأثیر آن بر سیاست خارجی (با نگاهی به نقش آمریکا پس از جنگ سرد» بر این باور است، که ساختار نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد، به ساختار تک‌قطبی تبدیل شده و این وضعیت پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ تقویت شده است.

یزدانی و دیگران (۱۳۹۶) در مقاله «نقش روسیه و چین در گذار نظام بین‌الملل از تک‌قطبی به چند قطبی»، نظام بین‌المللی را تک‌قطبی دانسته‌اند؛ اما معتقدند که روسیه و چین می‌توانند، جهان را به سمت نظام چندقطبی متحول کنند.

از سوی دیگر برخی محققان مانند جهان‌بین و پرتو (۱۳۹۴) در مقاله «سناریوهای آینده نظام بین‌الملل و جایگاه جهان اسلام» و جهان‌بین (۱۳۹۵) در مقاله «جمهوری اسلامی ایران و ایفای نقش در نظام چندقطبی آینده (فرصت‌ها و چالش‌ها)» با نگاهی به آینده بر شکل‌گیری نظام چندقطبی متمرکز هستند و به نقش‌آفرینی جهان اسلام به عنوان قطب جدید و جایگاه ایران در

چنین نظامی توجه دارند.

ظریف، سجادپور و مولایی (۱۳۹۶) در کتاب «دوران گذار روابط بین‌الملل در جهان پساغری»، به این نکته اشاره می‌کنند که دوران گذار دوره تعامل یا تقابل دو سنت همزمان است؛ از یک سو، سنت جهانی شدن است که با قرائت‌های مختلف بعضاً از یک آرمان‌شهر سخن می‌راند و از سوی دیگر، سنت وستفالیایی وجود دارد که خواهان تداوم وضع موجود و سیاست قدرت‌محور است. امروزه این دو روند رقیب و همزمان، بخشی از واقعیت دوران گذار را تشکیل می‌دهند و به نظر می‌رسد که آینده دوران گذار نیز در مواجهه میان این دو سنت مشخص می‌گردد. آنها بر این باور هستند که نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد در وضعیت گذار به‌سر می‌برد و هنوز شکل کامل و باثباتی پیدا نکرده است.

سیمبر و قربانی شیخ‌نشین (۱۳۹۹) در پژوهشی با عنوان «عناصر و روندهای مؤثر بر نظام بین‌الملل»، تصویری از رهیافت‌های گوناگون فکری در روابط بین‌الملل معاصر را که درصدد بررسی ساختارهای نظم و ترسیم افق آینده هستند، ارائه و سپس آنها را ارزیابی و تحلیل می‌کنند. ایده نوشتار حاضر این است که هر بحثی راجع به نظم جهانی باید دربرگیرنده چهار وجه گوناگون باشد: موازنه نظامی و سیاسی قدرت؛ تقویت نهادهای بین‌المللی و پیدایش حاکمیت جهانی؛ تأکید بر ارزش‌های مشترک فکری انسانی در سطح جهانی؛ و تبیین و تعیین ساختار اقتصاد سیاسی جهانی درباره تولید، مالیه و توزیع. مقایسه مختصری از نظم فعلی در مقابل نظم‌های گذشته در ساختار نظام جهانی صورت گرفته و در نهایت توصیه‌هایی نیز برای پیشبرد نظم آینده جهانی ارائه شده است.

دیلمی معزی و رفیع (۱۳۸۸)، در پژوهشی با عنوان «روندهای کلان نظام بین‌الملل در آغاز هزاره سوم»، به شناسایی روندهای کلان در نظام بین‌الملل در آغاز هزاره سوم میلادی پرداخته و درصدد پاسخ به این سوال برآمده‌اند که نظام بین‌الملل پس از فروپاشی شوروی دارای چه فرایندهای کلانی است که بازیگران را در اتخاذ خط‌مشیء سیاست خارجی محدود می‌کند؟ نتایج نشان می‌دهد که مواردی نظیر گسترش نقش افکار عمومی ملی و جهانی، افزایش اهمیت و جایگاه سازمان‌های تروریستی در ناامنی جهانی، توسعه امواج دموکراسی‌خواهی و افزایش تعداد نظام‌های دموکراتیک، فرایند چندبعدی جهانی شدن، تحول در گفتمان امنیت و چند لایه شدن آن و در نهایت، منطقه‌گرایی اقتصادی و امنیتی هستند که نظام بین‌الملل را متأثر ساخته‌اند. بنابراین، دولت‌ها صرف نظر از محدودیت‌های ساختاری با محدودیت‌های فرایندی نیز مواجه هستند و ناچارند که چنین محدودیت‌هایی را در اتخاذ و اجرای سیاست خارجی در نظر گیرند.

وجه تمایز پژوهش حاضر با پژوهش‌های پیشین در این است که ابزار روشی آینده‌پژوهانه سناریونویسی را در قالب چارچوب نظری واقع‌گرایی ساختاری به‌کار گرفته است و تلاش می‌کند، سناریوهای احتمالی در خصوص ساختار نظام بین‌الملل را بررسی نماید و تبعات آنها برای روابط و بازیگری ایران در محیط بین‌المللی را مشخص کند.

۳. اهداف پژوهش

معمولاً دولت‌ها در راستای دستیابی به نتایج مطلوب، استراتژی‌ها و تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی خود را با ویژگی‌های نظام بین‌الملل و مقتضیات آن تطبیق می‌دهند. در مواقعی که ساختار نظام بین‌الملل تغییر کند و دولت‌ها آمادگی لازم برای مواجهه با آن را نداشته باشند و پیامدها و تبعات این تغییر را به درستی درک نکنند، محذورات آنها در عرصه بین‌المللی بر مقدوراتشان پیشی خواهد گرفت و هزینه‌های زیادی را برای پیگیری منافعشان متحمل خواهند شد؛ تا حدی که گاهی اوقات مجبور خواهند شد که تغییراتی در سیاست خارجی خود اعمال کنند. هدف نوشتار حاضر این است که شکل و ماهیت ساختار نظام بین‌الملل در آینده شناخته شود و در این راستا، سناریوهای مختلف بررسی گردد. هدف دوم نوشتار حاضر این است که چگونگی تأثیرگذاری ساختار نظام بین‌الملل بر روابط و بازیگری ایران در محیط بین‌المللی شناخته شود و مقدورات و محذورات ایران مشخص گردد.

۴. روش‌شناسی پژوهش

پژوهش حاضر به لحاظ روش‌شناسی یک پژوهش کیفی است. پژوهش کیفی برای توصیف شرایط و ویژگی‌هایی درباره پدیده‌های انسانی که قابل تبدیل به کمیّت نیستند، کاربرد دارد. باید توجه داشت که هیچ شیوه منفرد و مورد اجماعی در خصوص انجام پژوهش کیفی وجود ندارد و محققان براساس باور خود نسبت به ماهیت پدیده مورد تحقیق (هستی‌شناسی) و ماهیت دانش و نحوه دستیابی به آن (معرفت‌شناسی) و همچنین اهداف تحقیق، اقدام به پژوهش می‌کنند (Ritchie & Lewis, 2003, p.1). بدین معنی، پژوهش حاضر که با استفاده از روش آینده‌پژوهانه سناریوپردازی انجام شده است و به لحاظ روش‌شناختی، در زمره پژوهش‌های کیفی قرار می‌گیرد. در تجزیه و تحلیل داده‌های پژوهش به سیاق پژوهش‌های کیفی از تفکر و استدلال عقلانی بهره گرفته شده است. در تحقیق کیفی، محقق با استفاده از عقل و منطق و غور و اندیشه باید داده‌های کیفی را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد (حافظ‌نیا، ۱۳۷۷، ص ۱۹۹). در این پژوهش، سناریوهای آینده نظام بین‌الملل و تبعات آن برای روابط و بازیگری ایران تحلیل شده است.

۵. چارچوب نظری: واقع‌گرایی ساختاری

پژوهش حاضر بر این باور است که برای بررسی موضوعات مختلف می‌توان از نظریات مختلفی استفاده کرد. ممکن است نظریه‌ای خاص از کارایی بیشتری برای تبیین موضوع مورد نظر برخوردار باشد؛ بنابراین، با کنار گذاشتن تعصبات نسبت به یک نظریه خاص باید بر قابلیت‌های نظریه با توجه به موضوع تمرکز داشت. نگارندگان در پژوهش حاضر تلاش کرده‌اند، تا شناخت دقیق‌تری از نظام بین‌الملل موجود به دست دهند. تمرکز پژوهش حاضر بر بررسی سناریوهای آتی نظام بین‌الملل از منظر امکان تعیین قطبیت در نظام بین‌الملل یا رقابت قدرت‌های بزرگ، سبب بهره‌گیری نگارندگان از مفاهیم و ابزارهای نظریه واقع‌گرایی ساختاری یا نواقع‌گرایی شده است.

ساختارگرایی رهیافت پیچیده‌ای نسبت به دانش است، که اصولاً با مباحث ژرف معرفت‌شناسی و روش‌شناسی سروکار دارد. ساختارگرایی معتقد است، که رفتار انسان نمی‌تواند به اندازه کافی توسط پدیده سطحی مشاهده با آزمون انگیزه و نیت فردی تبیین شود؛ به این دلیل در تمام زمینه‌های فعالیت بشری ساختارهای پنهان یا فعالیت‌های ناآگاهانه بشری به جلو انداخته می‌شود. بنابراین، در روند زمان، این ساختارها توسط بازیگران غیر مشخص بسیاری بازتولید می‌شوند، بدون اینکه تماماً در خلق مجدد آنها تظاهر یابد (محمدخانی، ۱۳۸۸، ص ۸۸).

مفروضات اساسی نئورئالیسم، رویکرد سیستماتیک را برای درک چگونگی رفتار و تعامل دولت‌ها، به ویژه دولت‌های قدرتمند، با یکدیگر در عرصه بین‌المللی تسهیل می‌کند. مفروضات مهم نئورئالیستی در این بخش به ترتیب معرفی شده‌اند، یعنی: ساختار، هرج و مرج، قابلیت، قطبیت و قدرت (Schofield, 2019). نئورئالیسم اغلب به‌عنوان نظریه‌ای توصیفی می‌شود که تصویری ایستا از جهان را به تصویر می‌کشد و قادر به توضیح پیشرفت اخلاقی در امور بین‌المللی نیست. پوزیتیویسم فکر می‌کند که علم مستقل از ارزش‌هاست و عینیت، بی‌طرفی ارزش‌هاست. عینیت به این معنا می‌شود که ناظر هر آنچه را که می‌بیند تأیید و ثبت می‌کند؛ بنابراین، علم مبتنی بر نگرش‌ها و باورهای محقق نیست. علم حوزه‌ای مجزا و متمایز از جامعه است که فارغ از ارزش‌های دینی، سیاسی و فردی است و فارغ از فشارها، نیروها و سایر فعالیت‌های انسانی، اجتماعی و فرهنگی عمل می‌کند. علم تفکر منطقی و مشاهده سیستماتیک است، که بسیار فراتر از تعصبات و ارزش‌هاست. در این دیدگاه محقق تنها می‌تواند، در ارزش‌های خود در انتخاب موضوع تحقیق دخالت کند. بین ارزش‌ها و واقعیت‌ها تفاوت ماهوی وجود دارد. همچنین می‌توان گفت، که تمایز بین اخلاق و بقا منعکس‌کننده شکاف انضباطی مدرن بین روابط بین‌الملل و نظریه سیاسی است. براساس این تقسیم‌بندی، مطالعه «بین‌المللی» به جای «زندگی خوب» در داخل

مرزهای دولت، با مسائل بقاء، «زندگی و مرگ»، «وجود ملی و انقراض ملی» همراه است. بنابراین، تلاش برای نظریه‌پردازی بین‌الملل از طریق دریچه اخلاقی باید با پارادوکس خاصی مواجه شود که به موجب آن مسائل عدالت و اخلاق از دولت به بین‌الملل منتقل می‌شود، که در غیر این صورت به عنوان یک تولید تاریخی عمل می‌کند. اگرچه واقع‌گرایان عموماً از نسخه‌های هنجاری که به دولت‌ها و سایر عوامل می‌گویند چه کاری انجام دهند، انتقاد می‌کنند، اما آنها لزوماً به خودی خود مخالف اخلاق نیستند (Lundborg, 2019).

از نظر والتز دولت‌ها در نظام بین‌الملل هیچ اعتمادی به دیگر دولت‌ها ندارند، که به شکل صلح‌جویانه رفتار می‌کنند یا «جنگ پیشگیرانه» را در سر دارند. این مشکل، ارتباطی به سطح فردی یا ساختار داخلی دولت‌ها ندارد؛ بلکه به تنهایی مربوط به ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل است. نوواقع‌گرایی بیش از هر چیز به ثبات و مدیریت امور بین‌المللی اهمیت می‌دهد. تسلیحات هسته‌ای از منظر واقع‌گرایی ساختاری به ثبات بین‌المللی کمک کرده است. والتز مشاهده می‌کند که در یک جهان متعارف مسلح، دولت‌ها می‌توانند باور کنند که ممکن است در یک درگیری بین‌المللی پیروز شوند و اگر شکست بخورند، قیمت پیروزی و حتی شکست قابل تحمل خواهد بود. این نظریه استدلال می‌کند که به دلیل قدرت مخرب و فقدان هیچ‌گونه کاهش مؤثری برای سلاح‌های هسته‌ای، آنها «نسبی» نیستند، بلکه به سلاح‌های «مطلق» تبدیل می‌شوند. به طور کلی‌تر، والتز استدلال می‌کند که در آنارشی، بهبود ابزارهای دفاعی و بازدارندگی نسبت به وسایل حمله، شانس صلح را افزایش می‌دهد و با در اختیار داشتن سلاح‌ها و استراتژی‌هایی که دفاع و بازدارندگی را آسان‌تر می‌کنند، حملات تهاجمی سخت‌تر می‌شود و احتمال وقوع جنگ، کاهش پیدا می‌کند (Palmer, 2009). برای کنت والتز، به عنوان یک واقع‌گرای ساختاری، دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای صرفاً یک پیشرفت طبیعی به سمت موازنه قدرت منطقه‌ای است. این قدرت و امنیت نسبی را نه تنها برای ایالات متحده، بلکه در منطقه خاورمیانه نیز تقویت می‌کند. این سخن را می‌توان به مفهوم معضل امنیتی بازگرداند، اصطلاحی که جان اچ. هرز^۲ ابداع کرد. معضل امنیتی، به عبارت ساده، به این معناست که گام‌هایی که یک کشور در جهت امنیت برمی‌دارد (معمولاً از طریق تقویت نظامی یا ساخت تسلیحات هسته‌ای) که در نهایت باعث می‌شود که دولت دیگر احساس امنیت کم‌تری داشته باشد و از این رو دولت دوم نیز اقداماتی را برای احساس

1. Waltz

2. John H. Herz

امنیت بیشتر انجام دهد. به نوبه خود، حالت اول پس از آن، احساس امنیت کم‌تری می‌کند. در دیدگاه والتز و جان میرشیمر^۱ به طور یکسان، این امر در یک نظام بین‌الملل آنارشیک کاملاً طبیعی است و منجر به ثبات می‌شود. ایران و اسرائیل از طریق برخورداری متقابل از قدرت کشتار جمعی، از موازنه داخلی برای رسیدن به نتیجه مطلوب صلح و ثبات استفاده می‌کنند. اگر کشورهای بیشتری توانایی استفاده تهاجمی از سلاح‌های هسته‌ای را داشته باشند، این قدرت‌ها یکدیگر را متعادل می‌کنند و دولت‌ها کم‌تر به دنبال جنگ مخرب هستند.

کنث والتز در کتاب «نظریه سیاست بین‌الملل»، تعریف جدیدی از ساختار نظام بین‌الملل را در قالب نظریه‌ای که با عنوان «واقع‌گرایی ساختاری» مطرح کرد، که هنوز در پژوهش‌های جریان اصلی، به عنوان تعریف مورد پذیرش از نظام بین‌الملل مورد استفاده قرار می‌گیرد. پیش از بررسی ساختار نظام بین‌الملل در قالب نظریه واقع‌گرایی ساختاری باید به این نکته توجه داشت، که عمده نظریات روابط بین‌الملل به مفهوم نظام بین‌المللی توجه ویژه‌ای داشته‌اند و مفهوم سیستم یا نظام بین‌المللی در این نظریات معنای یکسانی ندارند و حتی در تلقی‌های مشابه نیز ممکن است، به لحاظ هستی‌شناختی با هم متفاوت باشند. تلقی سیستمی از سیاست بین‌الملل به دنبال انقلاب رفتاری در نظریه روابط بین‌الملل اهمیت ویژه‌ای یافت و محققان از مفاهیم نظریه سیستم‌ها برای تبیین و توضیح سیاست بین‌الملل بهره جستند. نظریات مورتون کاپلان^۲ در این باب به طور مشخص تأثیر انقلاب رفتاری را نشان می‌دهند. مورتون کاپلان در کتاب نظام و فرایند در سیاست بین‌الملل مدعی تبیین تأثیرگذاری سیستم بر رفتار دولت‌هاست و شش نظام را مشخص می‌کند: موازنه قدرت؛ دو قطبی منعطف؛ دو قطبی متصلب؛ وتویی واحد؛ جهانی و سلسله مراتبی (Kaplan, 1957, p.34). کاپلان بر این باور است که مدل‌های سیستم‌های بین‌المللی، مدل‌های ماکروی (مدل‌های کلان) سیاست بین‌الملل است و به فرایند سیاست خارجی توجه ندارد. از نگاه وی، مدل‌های سیستمی صرفاً ابزارهایی برای بررسی واقعیت هستند و سیستم‌های فرضی هستند (Boulding, 1958, p.329-330). وضعیت فرضی مدل‌هایی که کاپلان مطرح کرد و دور بودن مطالب طرح شده در آن کتاب، که از واقعیات سیاست بین‌الملل که بسیار تحت تأثیر پویای فضای جنگ سرد بود، سبب اقبال اندک از نظریه او شد؛ اما خط پژوهشی ارزشمندی را برای ظهور آثار تأثیرگذارتر گشود.

1. John Mearsheimer

2. Morton Kaplan

کنث والتز در کتاب نظریه سیاست بین‌الملل تعریف جدیدی از ساختار نظام بین‌الملل را در قالب نظریه‌ای که تحت عنوان واقع‌گرایی ساختاری شناخته می‌شود مطرح کرد که هنوز در پژوهش‌های جریان اصلی به عنوان تعریف مورد پذیرش از نظام بین‌الملل مورد استفاده قرار می‌گیرد. والتز در کتاب خویش، تعریفی سه بخشی از ساختار نظام بین‌الملل ارائه می‌کند. بخش اول ساختار عبارت است از: اصل نظم‌دهنده سیستم که تحت عنوان آنارشی یا فقدان اقتدار مرکزی. از دیدگاه وی، آنارشی نظام بین‌الملل را در تقابل مستقیم با نظم سلسله مراتبی موجود در نظام سیاسی داخلی قرار می‌دهد. بخش دوم ساختار، به مشخص کردن کارکردهای واحدهای متمایز سیستم مربوط می‌شود. والتز معتقد است که در نتیجه وجود آنارشی، واحدهای درون نظام کارکرد مشابهی دارند و در واقع، واحدهای مشابه هستند. از نظر والتز، کارکرد واحدهای سیستم نقش چندانی در تعریف ساختار آن ندارد: «عامل دوم - [ویژگی واحدها] - در تعریف ساختار سیاسی بین‌المللی مورد نیاز نیست؛ زیرا تا زمانی که آنارشی وجود داشته باشد، دولت‌ها واحدهایی مشابه باقی می‌مانند» (Waltz, 1979, p.93). بخش سوم تعریف ساختار، به توزیع توانایی میان واحدهای سیستم مربوط می‌شود. توزیع متفاوت توانایی میان واحدهای سیستم، در ساختار سیستم تنوع ایجاد می‌کند. والتز می‌نویسد: «ساختار نظام با تغییرات در توزیع توانایی‌ها میان واحدهای نظام تغییر می‌کند و تغییرات در ساختار، انتظارات در خصوص چگونگی رفتار واحدهای نظام و نتایجی که تعاملات آنها به بار می‌آورد را تغییر می‌دهد» (Waltz, 1979, p.97): بنابراین، توزیع توانایی میان واحدهای سیستم به واقع شکل ظاهری نظام را نیز مشخص می‌کند و عنصر صوری تعریف نظام بین‌الملل است. به بیان والتز، «ساختار بازار با شمارش شرکت‌ها و ساختار سیاسی بین‌المللی با شمارش دولت‌ها تعریف می‌شود. در موقع شمارش، تمایزات صرفاً براساس توانایی‌ها لحاظ می‌گردد» (Waltz, 1979, p.98-99). در این معنا، ساختار نظام بین‌المللی در دوره جنگ سرد، ساختاری دوقطبی و آنارشیک تلقی می‌شد که دولت‌ها در آن، بر مبنای اصل خودیاری و سود نسبی عمل می‌کردند و سازوکارهای موازنه قدرت در آن جریان داشت.

والتز در زمینه تغییر نظام بین‌الملل معتقد است، اگر تغییری روی دهد، قاعدتاً در عناصر تشکیل‌دهنده نظام روی می‌دهد. به باور او، اگر اصل نظم‌دهنده نظام بین‌الملل یعنی آنارشی دچار تغییر شود و به عنوان مثال به وضعیت سلسله مراتبی تبدیل شود، آن‌گاه، تغییر بنیادین در نظام بین‌الملل رخ داده است. نقدی که منتقدان در این زمینه به نظریه واقع‌گرایی ساختاری وارد کرده‌اند این است، که این نظریه توان توضیح تغییر بنیادین نظام بین‌الملل را ندارد؛ یعنی نمی‌تواند چگونگی تبدیل آنارشی به وضعیت سلسله مراتبی را تبیین کند. دیگر آنکه، عنصر دوم سازنده نظام بین‌الملل،

یعنی کارکردهای واحدهای متمایز نظام، به عبارت بهتر دولت‌ها، در این زمینه نقشی ایفا نمی‌کنند؛ زیرا دولت‌ها واحدهایی مشابه هستند و در نتیجه تأثیر آنارشی، کارکردهای مشابهی دارند. علاوه بر آن، تغییر در عنصر سوم، یعنی توزیع توانایی‌ها، سبب تغییر بنیادین نظام نمی‌شود؛ بلکه صرفاً ساختار آن را تغییر می‌دهد (Waltz, 1979, p.100-101).

بنابراین واقع‌گرایی ساختاری، سازوکار مؤثری را برای توضیح تغییر در ساختار نظام بین‌الملل ارائه کرده است. این سازوکار چیزی نیست، مگر ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ. والتز در این باب می‌نویسد: «برای بیش از سیصد سال، نمایشنامه تاریخ مدرن بر ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ استوار بوده است. در دوره چندقطبی، در زمانهای مختلف، دوازده قدرت بزرگ در صحنه حضور داشتند. در ابتدای جنگ جهانی دوم، هفت قدرت بزرگ باقی مانده بودند؛ اما در پایان جنگ تنها دو قدرت بزرگ در صحنه حضور داشتند ... و برای نخستین بار در جهان دولت‌های دارای حاکمیت، وضعیت دو قطبی پدید آمد» (Waltz, 1993, p.44). به عبارت دیگر، تغییر در عنصر سوم سازنده نظام بین‌الملل، یعنی توزیع توانایی‌ها، در چرخه ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ نمود پیدا می‌کند. دولت‌ها تلاش می‌کنند تا منزلت خود را در سیستم حفظ کنند یا ارتقاء دهند و همچنین تلاش می‌کنند تا افول خود را متوقف یا معکوس کنند. در این معنا، رتبه‌بندی دولت‌ها از منظر قدرت، اهمیت بسیاری پیدا می‌کند.

به عنوان مثال، برای اینکه ساختار کنونی - وجود یک ابرقدرت در کنار چند قدرت بزرگ - تغییر کند، از یک سو باید ایالات متحده افول کند تا قدرت یا قدرت‌های دیگر هم‌تراز او شوند؛ یا از سوی دیگر، قدرت‌های موجود در سیستم ممکن است بر روند رشد خود بیفزایند و سرانجام به سطح متوازن با ایالات متحده برسند یا از او عبور کنند؛ حتی امکان دارد که هر دو روند فوق به طور همزمان روی دهد. در وضعیتی دیگر ممکن است جنگی در سطح جهانی روی دهد و کشور یا کشورهای پیروز در این جنگ، خود را به عنوان قدرت‌های برتر در سطح جهان مطرح کنند.

۶. سناریوها

۶-۱. سناریو اول: جهان تک‌قطبی

در جهان تک‌قطبی، قدرت در رأس هرم متمرکز شده است و سلسله مراتبی از قدرت در زیر هرم قرار دارند. به عنوان مثال، گفتمان امنیت بین‌المللی به شدت تحت تأثیر سیاست‌های قدرتمندترین دولت موجود در سیستم است و درجه همگرایی یا واگرایی با عناصر این گفتمان، به شدت بر محذورات و مقدرات بازیگران سیستم اثرگذار است.

باید توجه داشت که تک‌قطب موجود در سیستم هرچه ناامنی بیشتری در خصوص جایگاه خود احساس کند، به تنش بیشتری در قبال دولت یا دولت‌های چالشگر روی می‌آورد. دولت‌های موجود در نظام در مواجهه با تک‌قطب نظام، گستره‌ای از گزینه‌ها را پیش روی خویش دارند. می‌توانند با همکاری دیگر قدرت‌ها دست به موازنه در برابر او بزنند، که این کار نیازمند در اختیار داشتن قدرت نظامی گسترده است؛ یا اینکه به سیاست اتحاد یا همراهی و دنباله‌روی از تک‌قطب نظام روی بیاورند. بازیگرانی که به دلایل مختلف سیاست همراهی با تک‌قطب را دنبال می‌کنند، بیشترین بهره‌برداری را از مزایای سیستم اقتصادی و نظم امنیتی موجود در نظام بین‌الملل می‌برند. سیاست مقابله با تک‌قطب موجود در سیستم نیز می‌تواند از سوی برخی بازیگران دنبال شود. بازیگرانی که سطح تقابلی را در قبال تک‌قطب سیستم دنبال می‌کنند، بیشترین هزینه را برای پیگیری منافع ملی خود متحمل می‌شوند و معمولاً با سیاست‌های محدودکننده‌ای مانند تحریم روبرو می‌شوند.

بنابراین، کشورها در مواجهه با وضعیت تک‌قطبی سه گزینه کلی در پیش رو دارند: نخست، همراهی؛ شامل اتحاد یا دنباله‌روی؛ دوم، رقابت؛ شامل ایجاد موازنه و همراهی با چالش‌گران؛ و سوم، تقابل و اتخاذ سیاست تخصی در قبال تک‌قطب موجود در نظام. به عنوان نمونه، در وضعیتی که ایالات متحده تک‌قطب موجود در نظام بین‌الملل بوده است، بریتانیا سیاست اتحاد را در پیش گرفت. اما روسیه در دوران یلتسین^۱، سیاست دنباله‌روی، اما در دوران پوتین، سیاست رقابت را انتخاب کرد. کره شمالی نیز، سیاست تخصی را در مواجهه با ایالات متحده برگزید. باید توجه داشت که نیروهای مختلفی در سطح جهانی سبب تغییرات بنیادین در بافت روابط موجود بین کشورها و سازمان‌های بین‌المللی و بازیگران غیردولتی شده‌اند. از جمله می‌توان به فرایند جهانی شدن اشاره کرد که بافت محیط بین‌المللی را دچار دگرگونی کرده است. به عبارت دیگر، تحقق سناریوی جهان تک‌قطبی در قرن بیست و یکم، با جهان تک‌قطبی مثالی در قرون پیشین، بسیار متفاوت است و سیالیت روابط کنونی در سطح بین‌المللی، از میزان نفوذ و تأثیرگذاری تک‌قطب احتمالی خواهد کاست و حتی از این فزون‌تر می‌توان گفت، که این نیروها احتمال وقوع سناریوی جهان تک‌قطبی به معنای کلاسیک آن را به شدت کاهش خواهند داد. از سوی دیگر، وقوع بحران‌هایی در سطح جهانی - به عنوان نمونه همه‌گیری کرونا- در سال‌های اخیر نشان داد که

1. Yeltsin

مقابله با چنین بحران‌هایی نیازمند همکاری در سطح جهانی است و یک کشور حتی با توانایی بسیار زیاد نیز، به تنهایی قادر به رهبری و مقابله با چنین بحران‌هایی نخواهد بود.

۶-۲. سناریو دوم: جهان دوقطبی

در یک نظام دوقطبی، هدف نهایی هریک از دو ابرقدرت رقیب و سیاست خارجی آنها عبارت است از: اتخاذ استراتژی موازنه قدرت به نحوی که کشور رقیب نتواند به قدرت هژمونیک دست یابد. در جهان «دوقطبی» امکان محاسبه اشتباه، بسیار کم‌تر است و این احتمال کم‌تر وجود دارد که دولت‌ها در این نظام، درباره اهداف طرف‌های دیگر، دچار اشتباه شوند؛ زیرا قواعد بازی در اثر گذر زمان، مشخص شده است و هر دو طرف، محدودیت‌های یکدیگر را شناسایی کرده‌اند (دهشیری و گلستان، ۱۳۹۵، ص ۸۱). در این بین، چین پتانسیل تبدیل به یکی از قطب‌های نظام بین‌المللی در آینده درازمدت را دارد.

اگرچه روابط ایالات متحده و چین پس از حادثه «تیان آن من» در سال ۱۹۸۹، رو به تیرگی نهاد؛ اما چین در دوران پس از جنگ سرد، استراتژی ایجاد موازنه در برابر ایالات متحده را دنبال نکرد و تلاشی نیز در جهت ایجاد جبهه ضد امریکایی از خود نشان نداد. با این حال، رشد سریع اقتصادی چین، جاه‌طلبی بین‌المللی آن و تاریخ نارضایتی این کشور نسبت به رفتاری که قدرت‌های بزرگ در گذشته با آن داشته‌اند، این کشور را مستعد اتخاذ رهیافتی تجدیدنظرطلبانه نسبت به جهان می‌کند. افزایش توانمندی اقتصادی چین، این کشور را در مرکز امور منطقه‌ای و جهانی قرار داده و گستره منافع این کشور را افزایش داده است. سهم چین از تولید ناخالص داخلی جهانی به شدت افزایش داشته است. علاوه بر آن، این کشور در حال توسعه و مدرن‌سازی ارتش خود است و هر روز نسبت به قبل، اشتیاق بیشتری در به‌کارگیری زور برای تحقق اهداف سیاست خارجی‌اش به‌ویژه در خصوص تایوان و دریای چین جنوبی نشان می‌دهد (Liberthal, 1995, p. 35-49).

در اینجا مقایسه‌ای میان توان اقتصادی و نظامی ایالات متحده و چین ارائه می‌شود. در مقایسه ابعاد اقتصاد امریکا و چین دو گونه ارزیابی مورد استفاده است. در سال ۲۰۱۸ میلادی تولید ناخالص داخلی چین بر پایه نرخ تبدیل دلار امریکا، ۱۳/۴ تریلیون دلار بود؛ یعنی ۶۵/۳ درصد اقتصاد امریکا. حتی با وجود به این آمار و ارقام، برخی از اقتصاددانان معتقدند که برای مقایسه دو اقتصاد بهتر است از معیار تولید ناخالص داخلی بر پایه برابری قدرت خرید استفاده شود؛ زیرا تصویر دقیق‌تری به دست می‌دهد. داده‌های صندوق بین‌المللی پول نشان می‌دهد که چین در زمینه برابری قدرت خرید در سال ۲۰۱۴ از ایالات متحده پیشی گرفت و به بزرگ‌ترین اقتصاد دنیا تبدیل شد

(Morrison, 2019, p.10). سهم چین در تولید ناخالص داخلی جهانی بر مبنای برابری قدرت خرید از ۲/۳ درصد در سال ۱۹۸۰ به ۱۸/۳ درصد در سال ۲۰۱۷ رسید؛ درحالی‌که در همین بازه زمانی سهم ایالات متحده از ۲۴/۳ درصد به ۱۵/۳ درصد کاهش یافته است (Morrison, 2019, p.10). از سال ۱۹۷۹ که اصلاحات اقتصادی در چین شروع شد تا سال ۲۰۱۸ میلادی، رشد تولید ناخالص داخلی واقعی چین به طور متوسط ۹/۵ درصد بوده است. بدین معنا، چین در هر هشت سال موفق شده است، اندازه اقتصاد خود را دوبرابر کند. چین هم‌اکنون بزرگ‌ترین تولیدکننده کالا بوده و شایان ذکر است که تولید کالا در اقتصاد چین نسبت به اقتصاد ایالات متحده نقش مهم‌تری ایفا می‌کند. در سال ۲۰۱۶ میلادی ارزش‌افزوده ناخالص تولید کالا معادل ۲۸/۷ درصد تولید ناخالص داخلی چین بود؛ اما این میزان برای آمریکا در همان سال، ۱۱/۶ درصد بود (Morrison, 2019, p.11). دولتمردان چینی برای ارتقای چشم‌انداز رشد و نفوذ اقتصادی چین، ابتکار کمربند و جاده (ابتکار راه ابریشم) را طراحی کرده‌اند. آنان به دنبال بازسازی راه ابریشم با سرمایه‌گذاری یک تریلیون دلاری در پروژه‌های زیرساختی در شصت و نه کشور میان چین و اروپا هستند، تا نفوذ چین را در سرتاسر اوراسیا افزایش دهند (Perlez & Huang, 2017).

به هر روی، چین در کوتاه مدت با ساخت و صادرات کالاهای ارزان و رقابتی در سطح جهانی باعث رشد اقتصاد این کشور خواهد شد و در درازمدت نیز، به دنبال ایجاد سرمایه، زیرساخت و تخصص لازم برای ارتقای ابتکار و نوآوری خواهد بود. با توجه به روند فوق و فرض تداوم آن، به احتمال بالا اقتصاد چین در آینده کوتاه مدت به طور کامل از ایالات متحده پیشی خواهد گرفت. البته باید توجه داشت که ایالات متحده در حال حاضر دست به اقدام متقابل زده است و ایجاد جنگ تجاری میان دو کشور از جانب ایالات متحده در این راستا ارزیابی می‌شود.

در زمینه نظامی توان ایالات متحده با فاصله زیادی از چین قرار دارد. ایالات متحده از دهه ۱۹۵۰ میلادی تاکنون، سالانه نزدیک به پانصد میلیارد دلار در ارتش هزینه کرده است. فاصله ایالات متحده و چین در تعداد کشتی‌ها، هواپیماها، ماهواره‌ها، آزمایشگاه‌های تحقیق و توسعه، تأسیسات راداری، انبارهای مهمات و پایگاه‌ها بسیار زیاد است. وزارت دفاع آمریکا در حال حاضر ۵۱۶ تأسیسات نظامی را در ۴۱ کشور اداره می‌کند که شامل ۴۲ پایگاه بزرگ یا متوسط است. در مقابل، چین نخستین پایگاه نظامی خود را در جیبوتی تأسیس کرده است (Champion & Leung, 2018). در زمینه تعداد کلاهدک هسته‌ای نیز باید اشاره داشت که در سال ۲۰۱۸، ایالات متحده دارای ۶۴۵۰ کلاهدک و چین دارای ۲۸۰ کلاهدک بوده است که بازهم فاصله زیاد دو کشور را نشان می‌دهد. در

زمینه پرسنل نظامی، چین وضع بهتری دارد و از این منظر با در اختیار داشتن دو میلیون پرسنل، بزرگ‌ترین ارتش دنیا را دارا است (Champion & Leung, 2018).

بودجه نظامی امریکا در سال ۲۰۱۸ بالغ بر ۶۰۹ میلیارد دلار بوده است که معادل ۳/۱ درصد تولید ناخالص داخلی می‌شود. در مقابل، بودجه نظامی چین در همین سال، بالغ بر ۲۲۸ میلیارد دلار بوده که معادل ۱/۹ درصد تولید ناخالص داخلی این کشور است. باید توجه داشت به میزانی که کشورها در امور نظامی سرمایه‌گذاری می‌کنند، توانایی خود برای تولید قدرت نظامی در درازمدت را افزایش می‌دهند. بودجه نظامی چین از ۱۹ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۹ به ۲۲۸ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۸ رسیده است؛ که نشان از افزایش گسترده آن دارد و انتظار می‌رود که بودجه نظامی چین در دهه ۲۰۳۰ از ایالات متحده پیشی بگیرد (Champion & Leung, 2018).

عملکرد معجزه آسای چین در عرصه اقتصادی و تلاش روزافزون این کشور در زمینه مدرن‌سازی ارتش سبب شده است تا چشم‌انداز ایجاد توازن میان قدرت ایالات متحده و چین هر روز پررنگ‌تر از گذشته شود. با توجه به مقایسه فوق در ابعاد نظامی و اقتصادی میان چین و امریکا، می‌توان زمانی را متصور شد که توازن قوا میان چین و ایالات متحده برقرار شود. والتز در این باب، به آهسته بودن تغییرات در رتبه‌بندی‌های قدرت ملی اشاره دارد: «صرف‌نظر از جنگ، پایه‌های قدرت از جمله پایه اقتصادی قدرت در یک کشور با سرعت کمی نسبت به کشورهای دیگر افزایش می‌یابد. تفاوت‌ها در نرخ رشد اقتصادی نه آنقدر بزرگ و نه آنقدر پیوسته است که جایگاه‌ها را تغییر دهد مگر در درازمدت» (Waltz, 1979, p.175).

در سناریوی جهان دوقطبی، ممکن است در آینده، جهان با وضعیتی مواجه شود که از یک سو ایالات متحده و از یک سو چین، به دنبال اعمال نفوذ و قدرت بیش از پیش باشند. در این بین، اگر جمهوری اسلامی ایران سیاست امروزین خود یعنی نگاه به شرق را دنبال کند، به احتمال بسیار بالا به چین متمایل خواهد بود و حتی ممکن است، روابط بیشتری را با چین برگزیند. به عبارت بهتر، در جهانی دوقطبی که متشکل از دو قطب چین و ایالات متحده باشد، ایران دیگر به مانند وضعیت دوقطبی پیشین، سیاست عدم تعهد را دنبال نخواهد کرد و به یکی از قطب‌ها یعنی چین نزدیک خواهد شد. همچنین با عنایت به اینکه بافت محیط بین‌المللی به نفع بازیگری فزاینده قدرت‌های متوسط، سازمان‌های بین‌المللی و بازیگران غیردولتی تغییر کرده است، می‌توان انتظار داشت که چنین سیالیتی امکان فزاینده‌ای برای بازیگری ایران در سناریوی جهان دوقطبی فراهم کند و از نیاز به همراهی با یکی از قطب‌های نظام بین‌المللی کاسته شود.

۶-۳. سناریوی سوم: جهان چندقطبی

در جهان چندقطبی، معیارهای قدرت در فرمان چند کشور قرار دارد. در این مقطع، ممکن است که ایالات متحده، اتحادیه اروپا، روسیه، چین و هند، قطب‌های نظام بین‌المللی شوند. نظام بین‌المللی چندقطبی در وضعیتی پدید خواهد آمد که ایالات متحده در زمینه‌هایی چون اقتصادی سیاسی و نظامی تضعیف شود و قدرت‌های دیگر نظیر چین، روسیه، اتحادیه اروپا و هند نیز در موقعیتی نباشند که وضعیت را به دوقطبی یا تک‌قطبی تغییر دهند. در نظام بین‌الملل چندقطبی، محدودیت‌ها و فشارهای کم‌تری از سطح بین‌المللی در حوزه سیاست خارجی به دولت‌ها وارد می‌شود و دولت‌ها دست بازتری برای ایفای نقش در محیط بین‌المللی خواهند داشت. همانگونه که پیش‌تر اشاره شد، نیروهای مختلفی در سطح جهانی سبب تغییرات بنیادین در بافت روابط موجود بین کشورها و سازمان‌های بین‌المللی و بازیگران غیردولتی شده‌اند. از جمله می‌توان به فرایند جهانی شدن اشاره کرد که بافت محیط بین‌المللی را دچار دگرگونی کرده است. بافت محیط بین‌المللی به نفع بازیگری فزاینده قدرت‌های متوسط، سازمان‌های بین‌المللی و بازیگران غیردولتی تغییر کرده است. در این وضعیت است که می‌توان انتظار داشت، چنین سیالیتی امکان فزاینده‌ای برای بازیگری ایران در سناریوی جهان چندقطبی فراهم کند و از نیاز به همراهی با یکی از قطب‌های نظام بین‌المللی کاسته شود. در چنین موقعیتی، ایران با دست بازتری به بازیگری در سطح منطقه‌ای خواهد پرداخت و در زمینه انتخاب اینکه با کدام قطب نظام بین‌المللی همراهی بیشتری داشته باشد نیز، آسودگی خاطر بیشتری پیدا خواهد کرد. روندهای کنونی در سطح بین‌المللی نشان می‌دهند که احتمال وقوع سناریوهای جهان چندقطبی از سناریوهای دیگر بیشتر است و از این منظر، قدرت‌های منطقه‌ای مانند ایران، با مقدمات بیشتر و محذورات کم‌تری مواجه خواهند بود.

۷. نتیجه‌گیری

در این پژوهش از ابزار آینده‌پژوهانه سناریونویسی استفاده شد، تا بتوان سناریوهایی برای شناخت آینده نظام بین‌الملل طراحی کرد. همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، این سناریوها بر مفاهیم منبعث از واقع‌گرایی ساختاری سوار شده‌اند. به عبارت دیگر، سناریوپردازی فی‌نفسه در این پژوهش دارای اصالت نیست؛ بلکه ابزاری برای طراحی آینده با استفاده از مفاهیم نظری موجود در دانش علوم سیاسی و روابط بین‌الملل است.

در این پژوهش سه سناریو برای آینده ساختار نظام بین‌المللی طراحی شد و میزان اثرگذاری نظام بین‌المللی در هریک از این سناریوها بر محذورات و مقدمات ایران بررسی گردید. از منظر

تأثیرگذاری ساختار نظام بین‌المللی بر سیاست خارجی، نظام بین‌المللی تک‌قطبی بیشترین فشار را بر دولت‌های موجود در سیستم وارد می‌کند، تا خود را همراه تک‌قطب نظام کنند، یا شرایط خود را با خواسته‌های تک‌قطب سیستم تطبیق دهند. در این شرایط، هرگونه رقابت یا تقابل با تک‌قطب نظام با هزینه‌های بسیاری همراه می‌گردد و سبب هدررفت گسترده منابع خواهد شد. در وهله بعدی، نظام بین‌المللی دوقطبی قرار دارد که انتخاب گزینه‌های سیاست خارجی در آن با هزینه‌ها و فشار کم‌تری نسبت به نظام بین‌المللی تک‌قطبی همراه است. در نظام بین‌المللی چندقطبی و نظام بین‌المللی بدون قطب، فشارهای کم‌تری بر بازیگران وارد می‌شود و گستره انتخاب‌های دولت‌ها در عرصه سیاست خارجی بالاتر است. باید به این توجه داشت که میزان فشاری که نظام بین‌المللی به دولت‌ها برای اتخاذ گزینه‌های سیاست خارجی وارد می‌کند، تابعی از قدرت خود دولت‌ها نیز هست؛ این سخن بدین معنی است که دولتی با قدرت کوچک، نسبت به یک قدرت منطقه‌ای یا متوسط، فشار بیشتری را متحمل خواهد شد. مقایسه فوق در خصوص میزان فشار و هزینه‌ای که نظام‌های بین‌المللی تک‌قطبی، دوقطبی و چندقطبی بر یک دولت وارد می‌کنند با فرض این است، که یک دولت با قدرت یکسان در این نظام‌های بین‌المللی قرار دارد. بنابراین، مهم‌ترین تأثیری که نظام بین‌المللی بر سیاست خارجی دولت‌ها دارد، به گستره‌ای از گزینه‌ها که فراروی دولت‌ها قرار دارد و میزان فشار و هزینه‌ای که نظام بین‌المللی بر دولت‌ها وارد می‌کند، مربوط است.

یافته‌های پژوهش در این زمینه عبارتند از اینکه وقوع سناریوی نظام بین‌المللی چندقطبی نسبت به دو سناریوی دیگر احتمال وقوع بیشتری دارد؛ زیرا بافت محیط بین‌المللی به نفع بازیگری فزاینده قدرت‌های متوسط، سازمان‌های بین‌المللی و بازیگران غیردولتی در حال تغییر است و فرایند جهانی شدن در این زمینه، نقش عمده‌ای ایفا می‌کند. سناریوی جهان چندقطبی بیشترین مقدرات و فرصت‌ها را برای ایران به همراه خواهد داشت؛ زیرا در صورت بروز وضعیت تقابلی با یکی از قطب‌ها می‌توان با نزدیکی به قطب دیگر، نوعی موازنه برقرار کرد؛ که این مسئله نیازمند تصمیم‌گیری‌های پیچیده در سطح دستگاه دیپلماسی است.

باید در نظر داشت که تجمع قدرت در ابعاد مختلف آن، در دو کشور ایالات متحده و چین نسبت به دیگران فزونی گرفته است و احتمال وقوع سناریوی نظام بین‌المللی دوقطبی نیز وجود دارد. در وضعیت کنونی، نیروهای چالشگر متعددی در سیستم فعال هستند. حمله روسیه به اوکراین به خوبی میزان چالش‌گری این دولت نسبت به نظم کنونی را نشان می‌دهد؛ اما روسیه از بعد اقتصادی توان نقش‌آفرینی به عنوان تک‌قطب یا یکی از دو قطب نظام بین‌المللی را ندارد و بهترین وضعیت برای روسیه این است که به عنوان یک قدرت بزرگ در یک نظام چندقطبی

نقش‌آفرینی کند. در خصوص سناریوی دوقطبی با محوریت ایالات متحده و چین نیز باید به تجربه پیشین ایران در اتخاذ سیاست عدم تعهد در دوران جنگ سرد اشاره داشت. باید توجه داشت که استراتژی نگاه به شرق در وضعیت دوقطبی نیازمند تعریف دقیق‌تری است که میزان نزدیکی به چین به چه میزان خواهد بود، یا سطحی از تعادل و توازن نیز حفظ خواهد شد.

در صورت وقوع سناریوی تک‌قطبی که احتمال کم‌تری نسبت به سناریوهای دیگر دارد، مقدمات ایران به شدت محدود می‌گردد. اگر ایالات متحده نقش تک‌قطب را ایفا کند، به دلیل وضعیت تقابلی جمهوری اسلامی ایران با عناصر گفتمان امنیت بین‌المللی مدنظر امریکا، تهدیدات بیشتری متوجه ایران خواهد شد و افزایش فرصت‌ها در محیط بین‌المللی، نیازمند تجدیدنظر در اندیشه‌های حاکم بر سیاست خارجی خواهد بود. اگر چین نقش تک‌قطب را ایفا کند، به دلیل وجود سیاست نگاه به شرق، موقعیت ایران بهتر خواهد بود و احتمال اتخاذ سیاست همراهی و دنباله‌روی افزایش خواهد یافت و مقدمات ایران در محیط بین‌المللی بر محذورات آن پیشی خواهد گرفت. البته نحوه بازیگری ایران در جهان تک‌قطبی به رهبری چین، به نوع نگاه چین به منطقه خاورمیانه و خلیج فارس نیز بستگی خواهد داشت و اینکه دیگر بازیگران منطقه‌ای چه نقشی را ایفا می‌کنند. با توجه به عضویت ایران در سازمان همکاری شانگهای، چنین سناریویی از نظام بین‌المللی می‌تواند فرصت‌های مناسبی جهت تأمین منافع ملی ایجاد کند.

منابع

- جهان‌بین، فرزاد (۱۳۹۵). جمهوری اسلامی ایران و ایفای نقش در نظام چندقطبی آینده (فرصت‌ها و چالش‌ها). پژوهشنامه انقلاب اسلامی، ۶(۲۰)، ص ۷۷-۹۹.
- جهان‌بین، فرزاد؛ پرتو، فتح‌الله (۱۳۹۴). سناریوهای آینده نظام بین‌الملل و جایگاه جهان اسلام. پژوهش‌های راهبردی سیاست، ۴(۱۳)، ص ۱۶۸-۱۴۷.
- حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۷۷). مقدمه‌ای بر روش تحقیق در علوم انسانی. تهران: انتشارات سمت.
- حسینی متین، سید مهدی (۱۳۹۰). ساختار نظام بین‌الملل تک‌قطبی و تاثیر آن بر سیاست خارجی (با نگاهی به نقش امریکا پس از جنگ سرد). سیاست، ۴۱(۲)، ص ۱۲۳-۱۰۷.
- دهشیری، محمدرضا؛ گلستان، مسلم (۱۳۹۵). الگوی رفتاری قدرت‌های بزرگ در مدیریت بحران‌های بین‌المللی در نظام تک‌چند قطبی. پژوهشنامه علوم سیاسی، شماره ۳.
- دهقانی فیروزآبادی، جلال (۱۳۹۹). نظم بین‌المللی پساکرونا: چیستی و چگونگی - به زودی شاهد دنیایی کاملاً متفاوت خواهیم بود. دیپلماسی ایرانی. قابل دسترس در: <http://www.irdiplomacy.ir/fa/news/1991184>
- دیلمی معزی، امین؛ رفیع، حسین (۱۳۸۸). روندهای کلان نظام بین‌الملل در آغاز هزاره سوم. تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، ۱(۴).
- سیمبر، رضا و قربانی شیخ‌نشین، ارسلان (۱۳۹۹) «عناصر و روندهای موثر بر نظام بین‌الملل»، پژوهش سیاست نظری، شماره ۹.
- ظریف، محمدرضا؛ سجادی، سجادپور، محمدکاظم؛ مولایی، عباداله (۱۳۹۶). دوران گذار روابط بین‌الملل در جهان پساعربی. تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- محمدخانی، علی‌رضا (۱۳۸۸). تبیین رویکرد نواقعی‌گرایی در روابط بین‌الملل. مطالعات سیاسی، شماره ۳.
- یزدانی، عنایت‌اله؛ طالعی حور، رهبر؛ بهرامی، رستم (۱۳۹۶). نقش روسیه و چین در گذار نظام بین‌الملل از تک‌قطبی به چند قطبی. مطالعات سیاسی، ۹(۳۶)، ص ۹۰-۶۵.
- Boulding, K.E. (1958). Theoretical Systems and Political Realities: A Review of Morton A. Kaplan, System and process in International Politics. *Journal of Conflict Resolution*, No. 2, p. 329.
- Champion, M. & Leung, A. (2018). Does China Have What It Takes to Be a Superpower? *Bloomberg*, August, No.30.
- Kaplan, M.A. (1957). *System and Process in International Politics*. ECPR press.
- Liberthal, K. (1995). A New China Strategy. *Foreign Affairs*, 74(6), p. 34-49.
- Lundborg, T. (2019) The ethics of neorealism: Waltz and the time of international life. *European Journal of International Relations*, 25(1), p.229-249.
- Morrison, W.M. (2019). *China's Economic Rise: History, Trends, Challenges, and the Implications for the United States*. Congressional Research Service. Available at <http://fas.org/sgp/crs/row/RL33543.pdf>
- Palmer, G. (2009). *Maxim, Neorealism and Iran's Security Environment*.

URL= <https://ir.canterbury.ac.nz/handle/10092/4258>

Perlez, J. & Huang, Y. (13 May 2017). Behind China's \$1 Trillion Plan to Shake up the Economic Order. *New York Times*.

Ritchie, J. & Lewis, J. (2003). *Qualitative Research Practice*. London: Sage Publications.

Schofield, I. (2019). *Does neo-realism present a credible account of global governance?* Available at: https://researchgate.net/publication/331498848_Does_neo-realism_present_a_credible_account_of_global_governance

Waltz, K.N. (1979). *Theory of International Politics*. Reading, Mass: Addison-Wesley Pub.Co.

Waltz, K.N. (1993). The Emerging System of International Politics. *International Security*, 18(2), p. 44-79.